

به یاد آوردن ممنوع است

گفت‌وگو با ادواردو گالتانو، نویسنده اروگوئه‌ای
ترجمه‌ی اسدالله امرایی

امی گودمن: آقای گالتانو خوشحالیم که در خدمت شما هستیم. از لید مطلب آغاز می‌کنیم: مسأله مهاجرت. مهاجرت را چگونه می‌بینید، بخصوص حالا که بحث مهاجرت از جنوب به ایالات متحده مطرح است و ماجرای دیوارکشی و رفتارهایی که با مهاجران می‌شود.

ادواردو گالتانو: موضوع اسف‌باری است؛ داستانی روزمره و اندوه‌بار. نمی‌دانم، شاید در آینده از روزگار ما یاد کنند که در آن پول راحت می‌رود و می‌آید، اما آدم‌ها نمی‌توانند آزادانه بروند و برگردند. روزگار غریبی است. امی گودمن: شما در کتاب تازه‌تان "صدای زمانه" درباره مهاجرت نوشته‌اید. ادواردو گالتانو: بله. داستان‌هایی درباره مهاجرت در آن هست.

امی گودمن: لطف می‌کنید بخشی از آن را بخوانید.
ادواردو گالتانو: یکی از آن‌ها را می‌خوانم که خیلی کوتاه است و سندی است برای ثبت در تاریخ علمی، علم خالص، عینی. مذهب عینیت است که آن را می‌ستایم. الان می‌خوانم. کریستف کلمب نمی‌توانست آمریکا را کشف کند، چون نه روایت و روایت داشت و نه گذرنامه. پدرو آلبارس کاورال نمی‌توانست از کشتی نیاده شود و به برزیل بیاید، چون مشکوک به داشتن بیماری سرخک، آبله، آنفولانزا یا سایر امراض خارجی بود.

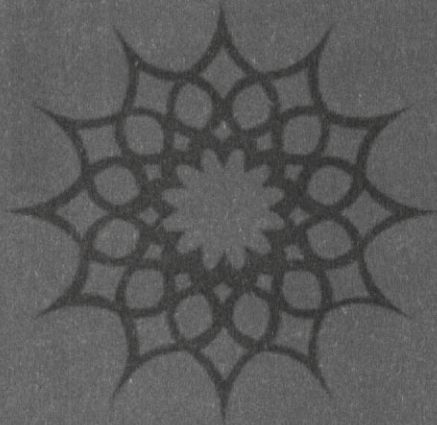
ارنان کورتس و فرانسیسکو پیسارو نمی‌توانستند مکزیک و پرو را فتح کنند، چون اجازه کار نداشتند. پدرودوآلباردو را از همان نیمه‌راه گواتمالا برمی‌گرداندند و پدرو دوبالریبیا به شیلی نمی‌رسید، چون هیچ کدام گواهی عدم سوء پیشینه نداشتند. زائران می‌فلور را در ماساچوست به دریا می‌ریختند، چون از ظرفیت پذیرش مهاجران پر بود.

خوان گونسالس: دلم می‌خواهد از شما درباره تغییرات وسیعی که در آمریکای لاتین پیش آمده، بپرسم. شما در دوره دیکتاتوری نظامیان در اروگوئه به زندان افتادید. ماجرای عملیات کندور را می‌دانید و وحشتی که در آمریکای لاتین پراکنند.

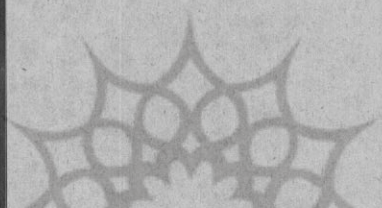
ادواردو گالتانو در ایران نامی آشناست. مثل سایر نویسندگانی آمریکای لاتین، روزنامه‌نگار است و بسیاری از آثارش به همت مترجمانی مثل عبدالله کوثری، قاسم صنعوی، نازنین نوذری، رامین مولایی و نجمه شبیری به زبان فارسی ترجمه شده؛ برخی از آثار او نیز به همین قلم ترجمه شده‌اند.

آنچه در پی می‌آید، مصاحبه‌ی خوان گونسالس و امی گودمن با ادواردو گالتانو، نویسنده اروگوئه‌ای و خالق سه‌گانه "خاطره آتش" تا "رگ‌های گشاده آمریکای لاتین" و ده‌ها داستان و شعر دیگر است که می‌توان رگه‌های قوی سیاست را در آن‌ها مشاهده کرد. کتاب‌های گالتانو به بیش از بیست زبان ترجمه شده‌اند. او در سال ۱۹۴۰ به دنیا آمد و از دوران نوجوانی به روزنامه‌نگاری و نوشتن پرداخت.

ارزو داشت که فوتبالیست شود، در بیست‌سالگی سرحدیر لامارچا شد. چند سال بعد در یکی از روزنامه‌های بزرگ پایتخت مقام به دست آورد. هنگام نوشتن کتاب "رگ‌های گشاده آمریکای لاتین" سی و یک ساله بود. پس از کودتای سال ۱۹۷۳ در اروگوئه بازداشت و زندانی شده. مدتی بعد نیز تبعید شد و در آرژانتین اقامت گزید و مجله‌ای فرهنگی به نام "بحران" را منتشر کرد. بعد از کودتای ۱۹۷۶ آرژانتین در فهرست ترور جوخه‌های مرگ قرار گرفت و به اجبار به اسپانیا مهاجرت کرد. کار نوشتن سه‌گانه "خاطره آتش" را که به نوعی تاریخ آمریکای شمالی و جنوبی را در قالب روایت داستانی تصویر می‌کند در همان کشور آغاز کرد. گالتانو سرانجام به کشورش بازگشت. آخرین کتاب او "صدای زمانه: یک عمر با داستان نام دارد."



پروفیسر کاو علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پتال جامع علوم انسانی



حالا تغییرات گسترده‌ای انجام گرفته و شاهدیم که در بسیاری از این کشورها اگر نه در وضع اقتصادی، در سطح سیاسی تغییراتی عظیم حاصل شده است. برداشت شما از آمریکای لاتین این سال‌ها چیست؟ ادواردو گالتانو. بله، به همه این وقایع و روی کار آمدن نیروهای مترقی از طریق انتخابات فکر می‌کنم و تفاوت‌های بسیاری را می‌بینم. این همه نیاز زمانه ماست، میل به تغییر؛ و ما باری سنگین بر دوش داریم که آن را "فرهنگ سنتی ناتوانی" می‌نامم، چیزی که آدم را متهم می‌کند و دائم در گوشش می‌خواند که تو نمی‌توانی و باید تا ابد اقلیج بمانی، زیرا فرهنگی هست که مدام نتوانستن را تلقین می‌کند.

نمی‌توانی روی پای خودت بایستی. نمی‌توانی با مغز خودت فکر کنی. نمی‌توانی با دل خودت حس کنی و بنابراین باید پا و قلب و مغز را بخری و مثل کالایی وارداتی از خارج بیاوری. به گمان من بدترین دشمن ما همین است.

خوان گونسالس: اغلب نوشته‌های شما درباره خاطره است. شما می‌گویید بزرگ‌ترین مشکل آمریکای لاتین فراموشی و از دست دادن حافظه تاریخی است، می‌شود در این باره توضیح بدهید؟

ادواردو گالتانو: بله. به یاد آوردن ممنوع است. من شیفته گذشته نیستم، این را خوب می‌دانید. حوصله

موزه را ندارم و خیلی زود خسته می‌شوم. زندگی پویا را می‌پسندم و دوست دارم در زمان حال زندگی کنم. وقتی به گذشته فکر می‌کنی و آن را به چالش می‌کشی، مرز بین گذشته و حال از بین می‌رود. گذشته آینه‌ای می‌شود که خودت را در آن می‌بینی. شاید کمک کند که حال را درک کنی. اگر ندانی از کجا آمده‌ای، سخت است که بدانی به کجا می‌روی.

امی گودمن: ادواردو گالتانو، شما در تریبون آزاد اجتماعی جهان در برزیل سخن گفتید و در شب تهاجم آمریکا به عراق از شما خواستند بیانیه‌ای بدهید. برای نه گفتن جواب شما چه بود؟ ادواردو گالتانو: بله درست می‌فرمایید. البته الان به یاد ندارم دقیقاً چه گفتم، اما فکر می‌کنم اصل کلام من این بود که جنگ تمام‌عیار جنایتکارانه‌ای است که برای نفت به راه انداخته‌اند. عبارتی که به کار بردم، اگر یادم مانده باشد، این بود که اگر عراق گوجه‌فرنگی تولید می‌کرد یا هویج صادر می‌کرد، کسی به آن حمله نمی‌کرد. آن کشور به دلایل ناگفته مورد تهاجم قرار گرفت. بهانه این بود که عراق سلاح کشتار جمعی دارد و تهدید برای بشریت است و صدام حسین را به داشتن ارتباط‌های مشکوک با وقایع یازده سپتامبر متهم می‌کردند.

وقتی بچه بودم، یعنی خیلی بچه بودم، مادرم می‌گفت "دروغ‌های کوتاهی دارد". مادر ساده، اشتباه می‌کرد.

دروغ‌های درازی دارد، خیلی خیلی دراز. به سرعت هم می‌دود، خیلی تند، تندتر از دروغگوها، زیرا بعد از تهاجم، در آمریکا و انگلستان و همه جای دیگر رسماً اعلان کردند که واقعیت نداشته و موضوع از بیخ و بن دروغ بوده، سلاح کشتار جمعی در کار نبوده و صدام حسین هم با ماجرای برج‌های دوقلو ارتباطی نداشته است، اما هنوز خیلی‌ها باور دارند چنین بوده و شاید همین توجیهی برای تداوم حمله و تهاجم باشد.

امی گودمن: آیا به نظر شما منصفانه است که بگوییم عراق، آمریکای لاتین را نجات داد، یعنی توجه رییس جمهور بوش به عراق معطوف شد و ما دیدیم که آمریکای لاتین به سویی دیگر و کاملاً متفاوت حرکت کرد؟

ادواردو گالتانو: کسی چنین حرفی نمی‌زند، اما وقتی بوش می‌گوید که هر روز در معرض خطر تروریسم قرار داریم، باور می‌کنم. درست است، تروریسم جنگ عراق را راه انداخت و شاید امروز یا فردا، نمی‌دانم، به کشوری در آمریکای لاتین حمله کنند. خصلت قدرت تروریستی و امپریالیستی جهان همین است. کی می‌داند؟ ما در امان نیستیم. شما در امان نیستید. هیچ‌کس از حمله این ماشین جنگی در امان نیست، از این ساختار عظیمی که بنا کرده‌ایم، ساختاری که آن‌ها در ابعاد جهانی بنا کرده‌اند.

این روزانه ۲ میلیارد و ۶۰۰ میلیون دلاری که صرف کشتن آدم‌های دیگر می‌شود، این ماشین قتاله که منابع جهان را می‌بلعد و هر روز منابع بیشتری می‌طلبد؛ این ساختاری هراس‌انگیز است و ما در خطر قرار داریم، بنابراین حق با رییس‌جمهور بوش است. ما از تروریسم رنج می‌بریم.

خوان گونسالس: یکی از تغییرات عمده و عظیم در آمریکای لاتین - بخصوص در دهه‌های اخیر - رشد مطالبات و حقوق بومیان بوده است، چه در چیاپاس مکزیک یا ایبومورالس یا ماجراهای اکوادور. شما حس کرده بودید و این موضوع را در داستان‌های خود منعکس کرده‌اید. در "رگ‌های گشاده آمریکای لاتین" هم گفته‌اید که بومیان ستم‌کشیده و سرکوب‌شده آمریکای لاتین که تحت سلطه دورگه‌ها و والیت‌های سفید قرار داشته‌اند، سر بخواهند آورد.

ادواردو گالتانو: یکی از سنت‌های قدیمی آمریکا - همه آمریکا زیرا ما هم آمریکایی هستیم و ایالات متحده نام آمریکا را غصب کرده است، از آمریکای شمالی تا جنوبی از آلاسکا تا شیلی - که سنت نیکی هم هست، یکی بودن حرف و عمل در سنت سرخ‌پوستی است. منظورم طبیعت قدسی و ویژگی قدسی کلمه و زبان است. در فرهنگ مسلط چنین چیزی وجود ندارد، اما سرخ‌پوستان آن را حفظ

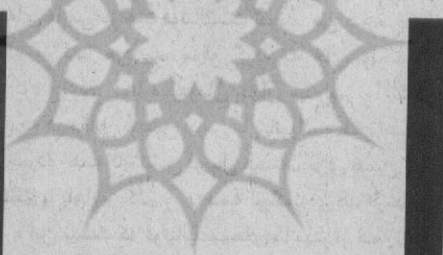
کرده‌اند، ایمان به کلام، به قدرت قدسی کلام. بولیوی، رییس‌جمهوری سرخ‌پوست دارد، ایبومورالس. اول رسوایی همین بود، ایبومورالس، رییس‌جمهور سرخ‌پوستی که از سرخ‌پوست بودن خود شرم نمی‌کرد. اول رسوایی همین است. رسوایی بدتر از این که بولیوی پس از دو قرن بفرمدهم کشوری است با اکثریت سرخ‌پوست و طبیعی بود بعد از این که فهمیدند، رییس‌جمهوری مثل مورالس داشته باشند.

اما این اولین رسوایی بود. حالا رسوایی دوم را داریم که ایبومورالس احترام عمیقی برای سنت پایبندی به حرف قائل است. چرا این همه با او چپ افتاده‌اند؟ زیرا همان‌طور که وعده داده بود، نفت و گاز را ملی کرد. همین وعده را داده بود و به آن عمل هم کرد. کاری که از نظر نظام سلطه مبتنی بر دروغ، گناهی کبیره است؛ نظامی که شب و روز یاد می‌دهد دروغ بگوییم، حتی وقتی خواب خوش یا کابوس می‌بینیم. امی گودمن: نظر و برآوردتان از این که هوگو چاوس، رییس‌جمهوری ونزوئلا با شاخ گول در افتاده، چیست؟

ادواردو گالتانو: من چی فکر می‌کنم، فکر می‌کنم چاوس گول شده، یعنی یکی از این گول‌هاست. نمی‌دانم فردا هم گول خواهد ماند یا نه، اما امروز گول زیبایی است. گولی که جان می‌دهد برای یک ماشین جنگ بین‌المللی که تشنه گول‌هاست.

آن‌ها به گول نیاز دارند تا بودجه عظیمی را که صرف نظامی‌گری و انواع سلاح می‌کنند، موجه جلوه دهند. اسلحه به جنگ نیاز دارد و جنگ به بهانه، بهانه هم گول است؛ گول‌هایی که زندگی روزانه ما را به خطر می‌اندازند. بنابراین چاوس را به گولی تبدیل می‌کنند که برای بشریت خطر دارد، گولی مستبد و دیکتاتوری یکه فرما. در هشت دور انتخابات برنده شده است. عجیب است که آدم دیکتاتور باشد و در هشت انتخاب سالم پیروز شود.

من خودم جزء ناظران بین‌المللی انتخابات بودم - حالا یادم نمی‌آید، یکی دو سال پیش بود - استثنایی در تاریخ. اولین باری بود که یک رییس‌جمهور به مردم گفت: این من، این هم پست و مقام من. اگر فکر می‌کنید رییس‌جمهور خوبی نیستم، همین حالا استعفا می‌دهم. مردم به او رأی دادند تا در قدرت بماند. جیمی کارتر هم جزء ناظران بین‌المللی انتخابات بود. با هم کار می‌کردیم و بی‌تردید یکی از سالم‌ترین انتخاب‌ها بود. هرگز ندیده‌ام دیکتاتوری چندین بار در انتخابات سالم برنده شود. این نفرت از کجاست؟ شاید، نمی‌دانم از آن‌جا که میهن پرست واقعی است، یعنی به فکر مردم خویش است. در کشورهای غنی میهن پرستی یک مزیت است، اما اگر رهبر یک کشور جهان‌سومی باشی، میهن پرستی‌ات را پوپولیسم یا تروریسم یا نمی‌دانم



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله جامع علوم انسانی

چی چی ایسم و زهرمار ایسم می نامند تا علاقه‌ات را به مردم خودت وارونه جلوه دهند. خوان گونسالس: می‌خواهم گریزی بزنم به سبک نوشتن شما. در نوشته‌هایتان طبقه‌بندی رایج را به هم زده‌اید. هم شعر و داستان است، هم تحلیل سیاسی.

ادواردو گالتانو: بله همین‌طور است.

خوان گونسالس: شما در نوشته‌هایتان گفتمان روایی طولانی را دنبال نمی‌کنید، تکه‌تکه کنار هم می‌گذارید. این سبک را چگونه پیش می‌برید؟ چرا این سبک را برگزیده‌اید؟

ادواردو گالتانو: من از قبل تصمیم نمی‌گیرم. کتاب‌هایم را می‌نویسند. هیچ‌وقت با تصمیم قبلی سراغ کاری نمی‌روم. همیشه در پی زبانی بوده‌ام که همه چیزهایی را که از ذهن و زبان رخت بر بسته، دور هم جمع کنم. دنبال زبانی چند وجهی و تفکربرانگیز بوده‌ام، از خودم در نیاورده‌ام. "حسن-فکر" یا سانسیتی پسنانته را می‌گویم. این کلمه را از یک ماهی گیر در سواحل کلمبیا شنیدم. استاد، او بود و از او آموختم. فکر می‌کنم یکی از جدایی‌هایی که در زندگی انسانی به وجود آمده، فاصله‌ای است که بین عواطف ما و عقایدمان به وجود آمده. از دیگر جدایی‌ها، مرزبندی روزنامه‌نگارهاست، مثلاً روزنامه‌نگارهای ادبی می‌گویند خوب این یک مقاله است، این شعر است، این رمان است؛ این، نمی‌دانم چی هست. من به این مرزبندی‌ها اعتقادی ندارم. من همه را دوست دارم و به همه آن‌ها می‌پردازم. پس چطور می‌توانم برای جلوگیری از تردد و مهاجرت روزنامه‌نگاران ادبی مانع تراشی کنم؟ به اعتقاد من...

امی گودمن: یعنی شما به مرز اعتقادی ندارید؟

ادواردو گالتانو: فکر می‌کنم وقتی جهان، شاید اگر یک روز جهان، جهان وارونه شود و هر نوزاد انسانی مورد تکریم قرار گیرد و بشنود که جهان می‌گوید: "خوش آمدی. بفرما، بفرما از این طرف، تمام زمین ملک توست، پاسپورت تو پاهایت است و اعتبار آن تا آخر عمر است." من برای کلمه هم چنین شانی قائل هستم شانی معادل فرد، به ابعاد جهان شمول بشر از ته دل اعتقاد دارم، اما به جهانی‌سازی نه که جهانی‌سازی ابعاد جهانی پول است، من به ابعاد جهان شمول شور بشری باور دارم.

امی گودمن: ادواردو گالتانو که نویسنده بزرگی است، در اروگوئه به دنیا آمده و حالا در آن کشور زندگی می‌کند. کتابی هم دارد به اسم "فوتبال در آفتاب و سایه". مسابقات جام جهانی فوتبال هم در آلمان بود، برای ما از فوتبال هم می‌گوید که اهمیت زیادی دارد.

ادواردو گالتانو: همه اروگوئه‌ای‌ها می‌خواهند فوتبالیست شوند. من هم می‌خواستم. شرایط جور نبود، نشدم. بچه‌های اروگوئه که به دنیا می‌آیند، موقع گریه به جای زنگ زدن می‌گویند گل! گل! سرنوشت ملی ما به فوتبال گره خورده. دوباره قهرمان جهان شده‌ایم. ما کشوری کوچک هستیم با ۳ میلیون نفر جمعیت، جمعیتی که در مقابل بوینس آیرس یا سائوپائولو هیچ است.

هویت ملی مان با فوتبال گره خورده. همه کارشناس فوتبال هستند. برای همین کتاب را نوشته‌ام. خواسته‌ام با دست کاری کنم که نتوانستم با پاهایم بکنم و... همه اروگوئه‌ای‌ها کارشناس فوتبال هستند و همه چیزشان فوتبال است. منظورم این نیست که فوتبالیست‌های ما بهتر از همه بازی می‌کنند. امی گودمن: فوتبال و سیاست چگونه درمی‌آمیزند؟

ادواردو گالتانو: همه جا، هر روز فوتبال منبع قدرت است. سیلویو برلوسکونی حاصل موفقیت‌های باشگاه میلان ایتالیاست. همه سیاستمداران کشورهای لاتین، رئیس‌جمهورها و حتی دیکتاتورهای نظامی هم با فوتبال ارتباط دارند. یکی از نخستین اقدامات ژنرال پینوشه این بود که ریاست تیم فوتبال کولو کولو را بر عهده گرفت.

خوان گونسالس: مثل جورج بوش که ریاست تگزاس رنجرز را به عهده گرفت، نه؟

ادواردو گالتانو: بله، آن هم چنین چیزی است. به هر حال همان‌طور که گفتیم، تجارت پرسودی است. فوتبال لذت بخش است، همان که شما این‌جا به آن ساکر می‌گویید. برای چشم‌هایی که پاهای به دنبال توپ را تعقیب می‌کنند، شادی می‌آورد... آن هم یک جور انتخاب است.

خوان گونسالس: شما کارتان را به عنوان روزنامه‌نگار شروع کردید. روزنامه‌نگاری در آمریکای لاتین، سنتی طولانی است و دستگاه انکوباتور سیاست‌پیشگان به شمار می‌آید، اما نگاه و برداشت شما از روزنامه‌نگاری در سال‌های اخیر تغییر کرده. بخصوص در ایالات متحده تمرکز مالکیت بر روزنامه‌ها به نبردی سخت تبدیل شده است. علاوه بر رسانه‌های دیداری آیا وضعیت روزنامه‌نگاری آمریکای لاتین هم تغییری کرده است؟

ادواردو گالتانو: به هر حال قدرت تمرکز در مقیاس جهانی همه جا یکسان عمل می‌کند. خوب هم نیست. این تمرکز برای بشریت بوی خوشی ندارد، زیرا آزادی بیان را کاهش می‌دهد و آن را به آزادی تحمیل تبدیل می‌کند.

انحصاراتی که در خدمت بستن دریچه‌های افکار عمومی است. دموکراسی وجود دارد و فضای باز هنوز

در بسیاری از جاها هست. البته فضای آن‌ها محدود است. اگر میزان نشریات و رسانه‌های مستقل دهه ۴۰ یا ۵۰ یعنی حدود نیم قرن پیش را در نظر بگیریم و به نسبت مقایسه کنیم، هراس انگیز است، یعنی وحشتناک‌تر است، تمرکز همه چیز. راه‌های تازه‌ای باز شده، اینترنت و باقی قضایا که صدای بی‌زبان‌هاست یا صداهایی که محکوم به ماندن در کامپانا دو پالو هستند، شما چه می‌گویید، ناقوس‌های چوبی؟ بله، ناقوس‌های چوبی. به هر حال واقعیت این است که راه‌های جدیدی در جهان معاصر پدید آمده، دریچه‌هایی برای آزادی بیان. البته حالا نظرم را اصلاح کرده‌ام، اوایل قبول نداشتم. به اینترنت و روش‌های سایبر بی‌اعتماد بودم. فکر می‌کردم که شب‌ها اینترنت خون عالم را می‌مکد و روز بعد فاجعه آغاز می‌شود. اما امروز فکر می‌کنم که راه تازه‌ای است پیش پای مردم. منشاء امید. علت این که قبلاً اعتماد نداشتم این بود که اینترنت را برای مقاصد نظامی طراحی کرده‌اند. پنتاگون آن را برای ارزیابی عملیات خود طرح ریزی کرده بود و همه امکان دسترسی به آن را نداشتند. اما امروزه هر چند برای مقاصد نظامی هم کاربرد دارد، اما می‌توان برای تجارت و علم و ادب از آن استفاده کرد و فضایی برای نفس کشیدن فراهم می‌کند که به آن نیاز داریم.

امی گودمن: باز هم درباره روزنامه‌نگاری می‌پرسیم. از وضع روزنامه‌نگارها در عراق. تعداد روزنامه‌نگارهایی که کشته شده‌اند، از صد نفر گذشته. روزنامه‌نگاران غربی، عرب، عکاس‌ها، فیلمبردارها و بخصوص عراقی‌ها. ادواردو گالتانو: بله، همه‌شان هستند. فرقی هم نمی‌کند. امی گودمن: قدرت روزنامه‌نگاری و تصویر را در زمان جنگ چگونه می‌بینید؟ ادواردو گالتانو: در قضیه مرگ که مرگ خبرنگاران خارجی را مهم‌تر می‌دانند و با تبعیض به آن می‌پردازند، نژادپرستی حاکم است، همان‌طور که شهروند درجه اول، درجه دوم، درجه سوم و درجه چهارم داریم، مرده‌های درجه اول، دوم، سوم و چهارم هم داریم. اگر بخواهیم بین تعداد کشته‌ها، کشته‌های غیرنظامی در جنگ عراق که اکثراً زن‌ها و بچه‌ها هستند و جمعیت ایالات متحده تناسب ببندیم، رقم، رقم و حشمتاکی است.

خوان گونسالس: عدد و رقم دارید؟ ادواردو گالتانو: رقم نیم میلیون، کم و بیش چیزی حدود نیم میلیون. تصورش را بکنید. چند هزار سال طول می‌کشد تا فراموش شود. یعنی اگر مثلاً عراقی‌ها به آمریکا حمله کنند و نیم میلیون زن و کودک آمریکایی کشته شوند، چند هزار سال طول می‌کشد تا از یادها برود، اما عادت کرده‌ایم هر روز در روزنامه‌ها

اگر عراق گوجه‌فرنگی تولید می‌کرد یا هویج صادر می‌کرد، کسی به آن حمله نمی‌کرد. بهانه این بود که عراق سلاح کشتار جمعی دارد و تهدید برای بشریت است و صدام حسین را به داشتن ارتباط‌های مشکوک با وقایع یازده سپتامبر متهم می‌کردند.

شاید در آینده از روزگار ما یاد کنند که در آن پول راحت می‌رود و می‌آید، اما آدم‌ها نمی‌توانند آزادانه بروند و برگردند. روزگار غربی است

خوان گونسالس: شما حالا در ایالات متحده هستید. چه پیامی برای این ملت دارید، برای مردم ایالات متحده. نقش مردم آمریکا را جدای دولت آن چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ادواردو گالتانو: امیدوارم آن‌ها صدای دیگران را هم بشنوند. به آن‌ها کمک می‌کند که بفهمند دنیا فقط آمریکا نیست. آمریکا کشور بزرگی است و در معادلات جهانی مهم است. من از کشور کوچکی آمده‌ام. خیلی‌ها خبر ندارند کجاست، ولی ما هم مهم هستیم. ما هم برای گفتن حرف داریم که باید شنیده شود. وقتی چند ماه پیش در این کشور درس می‌دادم، در دانشگاه‌های این‌جا می‌دیدم که در رسانه‌ها و رسانه‌های بزرگ از دنیای خارج خبری نیست. وجود ندارد. هیچ خبری درباره جهان در آن‌ها نمی‌دیدم. اخباری که پخش می‌شد، خیلی‌ها نمی‌دانستند چه خبری است. یکی از استادان من، امپروز بیرس یک قرن قبل گفته بود: "جنگ بد نیست، دست‌کم برای آمریکا. برای ما جنگ بد نیست. جنگ به ما درس جغرافی می‌دهد."

امی گودمن: ممنونم ادواردو گالتانو، نویسنده بزرگ آمریکای لاتین.

و اخبار تکرار می‌شود ۳۰ نفر کشته، ۵۰ نفر کشته، ۱۰۰ نفر کشته. از بس تکرار شده، دیگر عادت کرده‌ایم. در مورد روزنامه‌نگارها هم همین‌طور است. متأسفم که بگویم، اما زندگی یک عراقی با زندگی یک انگلیسی، فرانسوی یا آمریکایی که برای اطلاع‌رسانی جان خود را از دست می‌دهد، یکی نیست... امی گودمن: در این زمانه دشوار چگونه می‌توانید به نوشتن ادامه بدهید، شما که این قدر ناامید هستید؟ ذهن‌تان را چگونه رها می‌کنید؟ این‌ها بل‌آلنده که بر کتاب شما مقدمه نوشته، گفته است که در یک تاریخ معین شروع می‌کند، در یکی از روزهای ماه ژانویه. شما چطور؟

ادواردو گالتانو: من نظم و نسق خاصی ندارم. از موسیقی یاد گرفته‌ام، از یک نوازنده کوبایی. سال‌ها قبل در سانتیاگو طبل می‌زد و تنبور. جادو می‌کرد. خیلی خوب طبل می‌زد. روی زمین بود، اما انگار موسیقی‌اش از آسمان می‌آمد. یک بار از او خواستم رازش را به من بگوید، گفت وقتی دست‌هایم می‌خارد، به نواختن می‌پردازم. من هم هر وقت دست‌هایم می‌خارد، به نوشتن رو می‌آورم. هیچ وقت برای خودم تکلیف تعیین نمی‌کنم. نوشتن درونی است. کار سختی است، هر کدام از این قصه‌های کوتاه پیش از انتشار ۲۰، ۳۰ یا تا ۴۰ بار تغییر می‌کند. کار سختی است.